



زمینه های پدید آمدن افکار موهوم و خرافی / عدم توانایی تحلیل وقایع

عدم دستیابی به هدف و موفق نشدن در به اتمام رساندن کار و یا حادث شدن هر پیش آمد ناگواری با توجه به فراخوانی نیروهای مذهبی، خود زمینه های بروز و پدید آمدن افکار موهوم و خرافی را فراهم خواهد ساخت.

خبرگزاری مهر - عدم دستیابی به هدف و موفق نشدن در به اتمام رساندن کار و یا حادث شدن هر پیش آمد ناگواری با توجه به فراخوانی نیروهای مذهبی، خود زمینه های بروز و پدید آمدن افکار موهوم و خرافی را فراهم خواهد ساخت. زندگی انسانهای اولیه گویای این مسأله است که همواره تمام کوشش بشر اولیه مصروف حفظ حیات و ادامه زندگی خود بوده است. نبود و نقص وسایل تولیدی و دفاعی، به انسان بدوی مجالی برای مطالعه، تفکر و عمیق در زندگی و حل مسائل و یا چگونگی جلوگیری از بروز آنها را به وی نمی داد. قادر نبودن آنها در کشف رابطه علت و معلولی قضایا و علل ظهور حوادث گوناگون سبب می شد که آنان برای هر حادثه و پیش آمدی علتی که مانند خود انسان ذی روح باشد قائل شوند تا بدین وسیله خود را قانع کرده و بدبختی هایشان تخفیف یابد.

این انسان هرچند به مرور ایام توانست با تولید و تکمیل ابزار (حتی مازاد بر احتیاج) امرار معاش کند و از وحشت و نگرانی های دائمی رهایی یابد، اما همچنان عوامل ناشناخته ای را مشاهده می کرد که باعث ترس و وحشت در وی می شد و چون جوابی برای آنها نمی یافت، دست به دامن خدایان می شد و از آنان طلب یاری می نمود.

بنابر عقیده راوندی، برای آنکه بتوان به طرز تفکر مردم آن روزگار پی برد، باید هزاران سال به عقب برگشت، به زمانی که انسان های بدوی و جاهل و مضطرب، در دامن طبیعت قهار و در محیط جنگلهای تاریک و وحشت زا سرگردان بودند. در چنین، شرایطی بشر با فکر نارسای خود رعد و برق و صاعقه را علامت قهر و غضب و هوای خوش و ابر و باران را نشان مهر و محبت طبیعت می انگاشت.

این بشر پس از قرنهای تحیر و سرگردانی در صدد برآمد تا این قدرتهای عظیم، نافرمان و نامرئی را به یاری ادعیه و اوراد و با پرداختن به برخی مراسم و شعائر مذهبی با خود همراه و مساعد سازد و از قهر و بدخواهی خدایان جلوگیری به عمل آورد.

اعمال جادوگران با خواندن اوراد و ادعیه و انجام حرکات خاص، بخشی از این رفتارها بود. بی ارتباط نیست که لوکریوس، این حکیم رومی، ترس را نادر خدایان دانسته است، زیرا حیات انسان ابتدایی در میان هزاران مخاطره قرار داشت که مرگ و ترس از مرگ یکی از آنها بود؛ ترس از مرگ و ظهور حوادث گوناگون لاینحل که بشر از درک صحیح علت آنها بی خبر بود یا خواب دیدن و اشباحی که شبانگاه در برابر چشم او مجسم می شد و انسان جاهل ابتدایی را به این فکر وامی داشت که هر موجود زنده باید روح یا نیرویی اسرارآمیز دیگری داشته باشد. او نه تنها برای انسان، بلکه برای کلیه نمودهای طبیعی، روحی خاص قائل بود و چون برای هر چیز روح و خدایی قائل بود، عدد اشیاء و پرستیدن آنها نامحدود گشت. آسمان، زمین، حیوان، انسان و غیره نمونه هایی از این خدایان به شمار می آمد. (ر.ک: تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص 88 و 89)

در این دوران، انسان تار و پودهای فکری ضعیفی از ایمان و تخیل را به هم بافت و آنها را به جهات مختلف به یکدیگر متصل ساخت تا از این طریق، قضایای زندگی خویش را بیان نماید. آنها رویدادی را به رویدادی دیگر و گذشته را به حال مرتبط می ساختند و همین مسائل سبب شدند تا با باورداشتهای مذهبی، کیهان شناسی، اسطوره ای ما و یا ادراک ما از زمان و مکان و عقاید و نظراتمان درباره رفتار خودمان و دیگران، شایسته ها و ناشایسته ها شکل گیرند و نقش اساسی ایفا کنند. (ر.ک: انسان شناسی فرهنگی، ص 669)

آنچه مسلم است انسانها از همان ابتدا دارای یک تفکر مذهبی بودند و این اعتقاد را داشتند که باید یک قدرت نهایی خارج از وجود آنان، آنها را کمک و همراهی کند تا به عنوان نمونه بتوانند حیوانی را شکار کنند. آنان معتقد بودند: موفقیتشان در شکار و انجام کارهای دیگر حول یک قدرت نامرئی است و اگر دین با آنها همکاری نکنند، از عهده انجام کار و دستیابی به آرزوها برنخواهند آمد. (ر.ک: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، ص 14 - 15)

چنین به نظر می رسد، عدم دستیابی به هدف و موفق نشدن در به اتمام رساندن کار و یا حادث شدن هر پیش آمد ناگواری با توجه به فراخوانی نیروهای مذهبی، خود زمینه های بروز و پدید آمدن افکار موهوم و خرافی را فراهم خواهد ساخت که علاوه بر متوسل شدن به این نیروهای مذهبی باید دست به دامن برخی از عناصر ناشناخته شد که در کار آنها خلل ایجاد می کنند. درک و رفع این عوامل می توانست از سوی کسان و اشخاص شناسایی و انجام شود که در مقام و مرتبه ای بالاتر از مردم عادی قرار داشتند و بر اسرار

رفع آن به طرق و اسلوب خاص با بهره گیری از برخی مناسک و ابزارها آگاه بودند.

در بیشتر جوامع بشری، برای برقرار نمودن ارتباط با نیروهای ماورایی از اشخاص چون شمنها و کاهنان و ... و یا به عبارتی واسطه ها و میانجیها کمک می گرفتند. این افراد در هنر دسترسی به ارواح و خدایان تخصص داشتند. این گروه متخصص که بعضا زنان را نیز شامل می شد و آنها را از دیگر مشاغل متمایز می ساخت، تربیت می شدند. مردم نیز آنها را در مورد نظام اعتقادی جامعه شان آگاهتر می دانستند و تصور می کردند آنها بهتر می توانند دانش مذهبی را به کار برند.

یکی از این متخصصان مذهبی که «#شمن» نام داشت، به عنوان واسطه نیروهای فراطبیعی و به عنوان کسی که در شفابخشی، گیگویی یا جادوگری توانایی های منحصر به فرد دارد، به این امور می پرداخت. در دیگر جوامع که از نظام مذهبی برخوردار بودند، دستگاه روحانی میانجی متخصص در این ارتباطات بودند که با عناوین کاهنان یا کشیشان انجام وظیفه می کردند. عمدتا آدم ها برای کشف جادو یا دزدی، درمان بیماری یا کمک گرفتن در تصمیم گیری به این دست افراد متوسل می شدند.

لازم به ذکر است، شمنها بیشتر در جوامع اسکیمویی، سرخ پوستها و جوامع شکارگر به عنوان شاه ستون های دین به شمار می آمدند که طالع بینها، احضارکنندگان ارواح و فالگیران را نیز می توان به عنوان نوعی دیگر از شمن به حساب آورد.